

## درس گفتار اول؛ روایت و نگاه‌های مختلف به جنگ\*

برادر مرتضی مصطفوی\*\*

زرهی برای مانور به زمین و جاده نیاز دارد. شما اگر جنستان قایق است برای مانور آب می خواهید و اگر جنستان تانک است، جاده و زمین می خواهید لذا جنس خودتان را مشخص کنید. اصلاً جنس راوی هستید؟ این یک سؤال اساسی است.

اگر راوی هستید در آن صورت زمین برای مانور دادن و صحبت کردن زیاد است. جنس صحبت‌های شما می تواند جنس صحبت از شهدا یا شخصیت‌ها باشد و یا از منطقه و عملیات‌ها. می خواهم بگویم اگر راجع به زمین، کوه، دشت، منطقه و نقشه می خواهید صحبت کنید و آدم این چیزها هستید و عملیات‌ها را خوب می توانید بگویید، میدان مانور شما همین است نه مباحث دیگر.

یکی دیگر از میدان‌هایی که یک راوی می تواند رویش مانور بدهد، مانور راجع به شخصیت‌ها و شهدا است. افراد و آدم‌های مختلفی که با جنگ نسبت دارند نیز یک میدان مانور برای صحبت کردن است. گاهی اوقات شما می توانید در مورد آدم‌هایی که حتی در جنگ حضور نداشتند بگویید تا از شهدا چرا که در آن فضا و آن اردو بیشتر جواب می دهد. آوارگان جنگ یکی از اینگونه مباحث است.

میدان مانور یک راوی می تواند راجع به نقش انسان‌ها در جنگ و نوع نسبتی که انسان‌ها با جنگ برقرار کرده‌اند باشد و اینکه یک انسان با زوایای وجودی خودش چه گونه می تواند با جنگ ارتباط برقرار کند؟ مثلاً برویم سراغ مقوله ترس. اگر دیدید یک دفعه ماشینتان در اردو سبقت گرفت و زد روی ترمز و همه ترسیدند، بروید سراغ بحث ترس و غلبه بر ترس. در این میدان مانور نقطه‌های اوج و قله‌هایش، شهدا هستند. شما برای صحبت با کاروان‌ها وقت زیادی ندارید چون زمان محدود است و مناطق زیاد و متناسفانه این خیلی بد است یعنی میدان

روی کره زمین بنا بر تقدیر الهی اینگونه قرار گرفته که آدمی در کش و قوس و فراز و نشیب بیفتد و فرصت‌های باقیمانده را خدا به ما اجازه داده که جبران کنیم، یا توبه برای بازگشت یا حرکت به سمت کمالات.

روزهای آخر معمولاً بهتر درک می شوند چون بار حسرت گذشته به آن اضافه می شود مثل عمری که وقتی به سن ۴۰-۵۰ سالگی رسید با آدمی که در دوره ۲۰-۳۰ سالگی است، متفاوت است. در سفر هم همین است یعنی سفر مثالی از یک سفر بزرگ‌تر به نام عمر است.

از جمله چیزهایی که من توصیه می کنم در اردوهای راهیان نور با افراد داشته باشید بحث خود سفر است. افرادی برای بازدید از مناطق جنگی می آیند ولی در واقع در یک سفر شرکت کرده‌اند. بحث این سفر می تواند به سفر عمر برگردد و فرصت خوبی است که ذهن افراد را متوجه سفر عمر کنید. در روزهای آخر اردو یک حرف‌هایی را باید گفت همچنان که در روزهای اول اردو هم یک حرف‌هایی را باید گفت. اگر می خواهید بحث مرگ آگاهی را مطرح کنید سعی کنید در روزهای آخر اردو بیان کنید. مرگ آگاهی یک تلنگر بسیار لازم و جدی است. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «موتوا قبل أن تموتوا» که شهید آوینی شدیداً روی آن تکیه دارد.

ما وقتی به زندگی جمعی می رسیم باید ملاحظاتی داشته باشیم و ناچاریم و این سخت است مخصوصاً هر کس مقرب تر است به خدای هر کس کارش درست تر است و هر کس بهتر می فهمد بیشتر رنج می کشد و بهتر تحمل می کند. سعی کنید که این تحمل را نشان بدهید.

شما برای روایت‌گری میدان مانور نیاز دارید همچنانکه نیروی

مانور کم ولی مکان مانور زیاد. حال چه کار باید کرد؟ راهش این است که از شهدا گزینش داشته باشید. چون بحث من الان در مورد کاروان های دانشجویی است لذا پیشنهاد می دهم یک سری از شهدا را انتخاب کنید که بیانگر خصوصیات چند شهید دیگر نیز باشند مثلاً در خرمشهر بهتر است از شهید بهروز مرادی بگویید چون دانشجو است. اول صحبت تان هم نگویید که آقا من فقط می خواهم از دانشجویها برایتان بگویم بلکه شهدای ما دانشجو هم بوده اند.

لازم است که با یک روند هوشیارانه ای با مخاطب صحبت کنید. بهروز از خانواده ای است که سه شهید داده است، هنرمند و عکاس بوده و کسی است که دردهای جنگ را لمس کرده است، دست نوشته، یادداشت و کتاب دارد.

یک حرف هایی را هم بگذارید بماند تا طلائی یا خبیر که در آنجا بروید سراغ شهید همت و باکری. شهید باکری مهندس بوده، دانشجو بوده، شهردار بوده و مسئولیت امروزی داشته است. مانور بعدی شما شهید علم الهدی است. توصیه می کنم یک چیز را یا اصلاً نگویم و اسم نیاورم یا اگر هم می گویم خوب بگویم. از علم الهدی و راجع به زندگی و تفکراتش نگویید مگر اینکه مقداری حق او ادا بشود. مثلاً من خیلی دوست دارم که نامه علم الهدی به خواهرش خوانده شود و در جمع خواهران و حتی برادران تحلیل بشود چراکه این می شود تبیین شخصیت علم الهدی.

محال است بتوانید در یک ساعت از مظلومیت، معنویت، مطالعه، مردم داری، ایثار و ... شهدا بگویید لذا باید یک پیکره برای این افراد ترسیم کنید که یک بخشش بهروز مرادی است، یک بخش همت است، یک بخش باکری، یک بخش علم الهدی و یک بخش آن نیز چمران است.

چمران شاید قلب این پیکره باشد و شاید صورت یا دست این پیکره باشد، آن دیگر به همت و مخاطب شما بستگی دارد. اگر مخاطب شما دانشجویان هنر می باشند بهتر است راجع به بهروز مرادی و آوینی و چمران مانور بدهید چون اینها نقاشی دارند، فیلم ساخته اند، عکاسی کردند و این سه نفر قلب پیکره روایت گری شما می شوند.

خوب به این فکر کنید که چگونه در میدان مانور روایت گری وقتی وارد مقوله انسانی جنگ می شوید، چه شهدایی را در چه زنجیره ای بچینید که هر کدام مفهوم خاص خود و در عین حال مفهوم واحد شهادت را برسانند. شما نباید به شکل منقطع حرف بزنید. در فتح المبین از محسن وزوایی بگویید. توجه داشته باشید که کدام بخش پیکره شما را محسن وزوایی با چه مشخصه ای برجسته می کند؟ هر کدام از شهدا یک وجوهی دارند.

اگر از شما بخواهم که روایت گری را در ۵ کلمه خلاصه کنید و همه آقایان و خانم ها بنویسید به یک نتیجه خوبی راجع به خودتان، توانائی هایتان و دیدگاهتان راجع به جنگ می رسید. حتی با مقایسه بر گه های آقایان با خانم ها تفاوت دیدگاه ها را می توانیم ببینیم که خانم ها با چه زبانی می خواهند جنگ را بیان کنند.

سعی کنید به یک روندی برسید که روایت گریتان مؤثر باشد. متأسفانه ما اینگونه کار نکرده ایم لذا خودتان بروید و کار کنید و ببینید این میدان مانورها و مکان ها چطور می توانند همدیگر را تکمیل کنند. مسجد جامع خرمشهر، گلزار شهدای هویزه، دوکوهه، دهلاویه و ... این مکان ها خودش زیارتگاه نیست لکن به همین نسبتی که با شهید چمران دارد برای ما مقدس است ولی زمان جنگ اینگونه نبوده است حتی گلزار شهدای هویزه زمان جنگ نبوده و بعد از جنگ ساخته شده. حتی در مورد مسجد جامع سوسنگرد نیز همین طور چراکه شهید آوینی می گوید که بودند آنها که در زیر شنی تانک های روسی له شدند و با نارنجک های اسرائیلی تکه تکه شدند؟ که بودند آنان که خوششان از مناره های مسجد جامع سوسنگرد به آسمان پاشید؟ (شرف المکان بالمکین)

مکان ها هم می توانند کنار همدیگر یک پیکره را تشکیل بدهند منتها نگاه نافذ و موشکافانه و محققانه شما و شناختی که از مخاطب دارید می تواند این پیکره را ترسیم کند بگونه ای که قلب این مکان مسجد جامع یا دوکوهه باشد. حتی ممکن است برای یک کاروان فقط روی مسجد جامع مانور بدهید و از دوکوهه کمتر بگویید چون در این زنجیره ای که وجود دارد در آن موقعیت قلب مکان شما آنجاست.

نکته دیگر اینکه شما بطور مقطعی در کاروان حضور دارید و اگر اینگونه است نیاز است که مداوم با هم جلسه بگذارید چراکه

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست آنچه را که در دل شما هست و با آن قرار است کار کنید را به میدان تبادل اندیشه، تفکر و نقد بگذارید که اگر قرار است در بستان یا خرمشهر روایت گری کنید بدانید که دیگران چه گفته اند.

در همین اردوی شما من چیزهای متضاد از صحبت هایی که شده می شنوم و این فقط در سطح نمی ماند بلکه در عمق هم می رود. ما بالاخره نفهمیدیم آدم های جبهه آدم های شادی بودند یا غمگین، خشن یا احساسی و غیره.

تلقی کسانی که رزمندگان را انسان های خاصی می دانند با تلقی شما متفاوت است و شما نمی توانید با تلقی های متفاوت، یک فرهنگ واحد را منتقل کنید.

پیکره واحد از مکان ها، از عملیات ها، من از کربلای ۵ چه چیزی را

بگویم که اگر از طلائی و خیر گفتم، بدر کمکش باشد. از عملیات‌ها چگونه یک زنجیره واحد درست کنیم؟

باید بدر را بشناسید چراکه بدر فقط چند فلش روی نقشه نیست بلکه بدر یک موجود زنده‌ای است که حیات دارد و هنوز نفس می‌کشد، خیر هم همین‌طور. برای من هویزه اصلاً آن شهری نیست که ۲۰ سال پیش عراقی‌ها خرابش کردند بلکه برای من هویزه آن بچه‌هایی بودند که پاره‌نه دنبال اتوبوس شما می‌دویدند. برای من طلائی آن سربازهایی است که سر مرز نگهبانی می‌دهند. برای من سوسنگرد آن شهری نیست که ۲۰ سال پیش آزاد شد، سوسنگرد این پیرمرد است. شما باید آدم‌هایی که اطرافتان هستند و با شما می‌آیند را هم نگاه کنید؟

خیر زنده است، مقدمانی یک موجود زنده است که حیات دارد، درد دارد و آیا من می‌توانم کاری کنم که دردش نیاید و نسوزد. دو کوه‌گریه می‌کند چون حیات دارد. به این خاطر خیلی دقت کنید این خاطر یعنی همه روایت‌گری شما. شهید مجید پازوکی می‌گوید من خواب دیدم رفته‌ام دو کوه و عباس صابری را دیدم. به عباس گفتم: «عباس تو شهید شدی، اینجا چه کار می‌کنی؟ در دو کوه؟» گفت: «همه شهیدها در دو کوه هستند، مجید» گفتم: «راست می‌گویی؟» گفت: «آره ولی اینجا نیستیم، آن بالا رانگاه کن» می‌گوید سرم را بالا کردم و در آسمان یک دو کوه عین همین دو کوه را دیدم.

روح دو کوه از بیکرش جدا شده و اصلاً اینجایی که ما می‌روییم دو کوه نیست، آن دو کوه هنوز حیات دارد، هنوز توی آن رفت و آمد می‌شود. این حرف‌ها به طور شعاری و تکراری ممکن است که مدام به گوش شما برسد ولی بدانید که شما می‌خواهید یک موجود زنده را معرفی کنید.

دزفول خودش کلی حرف برای گفتن دارد، چنانکه اندیمشک و شوش دارند، حتی همان آپادانا و زیگورات یا اهواز و همان خیابان‌هایی که چهار راه نادری اش عین چهار راه ولیعصر است. اگر ما با این نگاه وارد نشویم باخته‌ایم و جنگ را ناقص گفته‌ایم.

شما دو میدان مانور بزرگ در دو وجود بسیار بزرگ می‌توانید داشته باشید به این شرط که زمان را ملاحظه کنید. زمان به شما این میدان را می‌دهد که هر چه می‌خواهید پیش بروید. آمریکا، دانشگاه برکلی، اردوگاه‌های شیعیان و حتی غیر شیعیان، آواره‌های لبنانی در قبل از انقلاب، اردوگاه‌های آموزشی جنگ‌های چریکی در مصر، وزارت در بالاترین منصب اجرائی کشور، نمایندگی مجلس، نمایندگی امام در شورای عالی دفاع، هر جا می‌خواهید می‌توانید بروید حتی در صحنه ازدواج با یک خارجی چمران میدان را برایتان باز کرده، هر چقدر

می‌خواهید می‌توانید پیش بروید چراکه در روایت‌گری هر جا بروید خدا را می‌بینید. میدان مانور دوم شما همین وضعیت حال در شهرها و خانه‌ها و خوابگاه است و اینجا میدان مانور دیگر شما است. جوان‌هایی که با ما می‌آیند چرخه‌شان از پایگاه مقاومت به هیئت و بسیج نیست، اینترنت، اروپا، بازار، دانشگاه، دکترا و لیسانس، هنر، عشق و همه مسائلی که درست نیست با غفلت از آن بگذریم.

در یک مکان و زمان محدود چطور می‌توانید یک میدان بزرگ و جامع برای مانور باز کنید؟ این بسته به هنر شما است. جامعیت شخصیت چمران این امکان را به شما می‌دهد. نقاشی کشیده، در دل کردستان با هلی‌کوپتر می‌آید پایین، می‌رود در دل ضد انقلاب در پاره، همین آدم در سوسنگرد مجروح می‌شود، طراح عملیات بوده، مناجات می‌نوشت، موشک شلیک می‌کرد و مدیر بود.

اگر از منظر دیگری به او نگاه کنیم چمران هیچ جا متوقف نشد. چمران وزارت برایش ترمز نشد، وزیر بود ولی اصلاً برایش عددی نبود، نمایندگی مجلس را رها کرد در حالیکه الان یک جوان برای گرفتن لیسانس می‌خواهد جوانی و پدر و مادرش را فدا کند ولی چمران دکترا می‌فیزیک پلاسما را رها کرد و همه موانع را پشت سر گذاشت.

آوینی هم که شهید شد چندین مسئولیت داشت و همه را رها کرد و استعفا داد. آقا مرتضی زندگی خارج، زندگی هنری، زندگی با روشنفکرها و همه نوع تیپ را تجربه کرده بود و می‌شناخت در حالیکه ما در بعضی از این موانع گیر کرده‌ایم.

هیچ شک نکنید که این عرصه فقط یک امتحان است و میز دادگاه همان میزی است که الان پشتش ایستاده‌ایم، همان میزی که دانشجوها یا شما می‌آیید اردو و همه ما پشت میز محاکمه دنیا ایستاده‌ایم و داریم محاکمه می‌شویم لذا به روایت‌گری به عنوان یک امتحان برای خودتان نگاه کنید نه اینکه آمده‌ایم تا خدمتی کنیم یا کار فرهنگی انجام بدهیم.

عنصر زمان و مکان، بحث عقل و عشق و خیلی بحث‌های دیگر را در روایت‌گری فراموش نکنید. صورت عالم بر هر شکلی می‌خواهد دور بزند، بزند اصلاً مهم نیست حالا که دنیا بر وفق مراد نیست نمی‌گوییم موافق جریان باش، بلکه تو کار خودت را بکن و بدان که داری امتحان می‌شوی.

روز آخری که آقا مرتضی را در دو کوه دیدم نشسته بود کنار حوض. از من پرسید: «دنیا را چطور می‌بینی؟»

گفتم نمی‌دانم. گفت: «یک جوری نیست؟ فکر نمی‌کنی یک جوری شده؟ فکر نمی‌کنی دیگر شهر آزارت می‌دهد؟ خیابان‌ها، شهرها؟ دعاکن که دیگر به شهر برنگردم» خیلی صمیمی بود.